بقلم: آقای پورداود

بقیه از شماره قبل

مهاجرت پارسیان بهندوستان

باین شکل پس ازسه قرن اقامت درتانا برای نگهداری آئین باستان از خان ومان درگذشتند تاآنکه درسال ۱۷۷٤ تانا بدست انگلیسها افتاد دگرباره پارسیان بشهرخویش برگشتند باین ترتیب که انگلیسها بکلانتر آن وقت شهربمبئی که یك زرتشتی بود موسوم به کاوس جی رستم جی کاغذ نوشتند وازاو درخواستند که زرتشتیان بشهرقدیم خودعودت نمایند

کاوس جی رستم جی خودبرای تشویق دیگران با زن وفرزند به تانا رفت و کلانتری چندین شهرباو برگذارشد ازاینروزرتشتیان اطمینان یافته کلیان Kalyan را ترك گفته به تانارفتند.

آری، درتاریخ زرتشتیان هند غالبا باینگونه وقایع برمیخوریم گهی بامسلمانان درزدوخورد بودندگهی باعیسویان درستیزه وآزار نیز باهندوان غیرمتعصب گاهگاه درکشمکش بودند مخصوصا درجنگی موسوم بجنك وارياو Variav که هنوز در روزه۲ فروردین ماه مجلسی بیاد روان شهداء میارایند جنگی بوده است باهندوان دراین جنك زنان وکودکان بسیاری اززرتشتیان تلفشدند این جنك درسال هزار و سیصد واندی ظاهرآ مقارن اوقاتیکه تیمور با چنگال خونین بطرف هندوستان لشکر کشی میکرد اتفاق افتاد.

این باراین جنك را مسئله اقتصادی برانگیخت نه تعصب مذهبی راجارتن پور Rustonpore ازپارسیان خراج سنگینی میخواست که آنان ازپرداختن آن عاجز بودند لاجرم کاربقتال کشید اسم گروهی ازکشتگان بی گناه این جنك دراد عیه زرتشتیان مذکور وازبرای روان آنان آمرزش طلب میشود.

درهنگام لشکرکشی تیمورلنك بهندوستان پارسیان نیز ازآسیب این غول مغول ایمن نبودند چندی درمقابل اردوی او پایداری نمودند در میان دلیرهای تیمور از

هندگروهی پارسی بودند. پس از تقریبا هزار سال پریشانی و آوارگی رسیدیم بدوره خوشی پارسیان و آن اززمان سلطنت انگلیسهاست که از قرن هفدهم میلادی شروع میشود.

در همان آغازدست اندازی انگلیسها بهندوستان سیاح انگلیسی سر استرنشام ماستر Sir Streynsham Marster که درمدت بیست وشش سال درهندوستان گردش میکرد در کاغذی ازبمبئی بتاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۷۱ درخصوص پارسیان نوساری مینویسد پارسیان ازمردان ایران قدیم هستند وقتی که دین اسلام با شدت تمام آنانرا تعاقب کرده به تنگنا انداخت از مملکت خویش باین سامان فرار کردند و آن در نهصدسال پیش ازاین بود این زرتشتیان که نخواستند بکیش اسلام درآیند خود را از برای هرگونه رنج وسختی آماده کردند با خانواده خویش درچند کشتی کوچك بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد درادادند هیچ نمیدانستند که سرانجامشان چه خواهد شد ودرمملکت دیگری چگونه بسر توانند برد ازپرتو ایزدی کشتیهای آنان بکنار هندوستان رسیدودرسرزمینی که سورت ودمن Daman واقع است بار اقامت انداخته هرچند که هندوان رغبتی بچنین غربائی نداشتند ولی به آئین مهمان نوازی خویش که ازخصایص اینقوم است نورسیدگان را پذیرفته وبا آنان سوگند داده اند که گاو نکشند ورسوم هندوان را درعروسی بجای آورند وازبرای فرزندان خود درسن شش ویا هفت سالگی عروسی کنند. زرتشتیان بناچار شروط آنانرا پذیرفته در جائی موسوم بنوساری آرام گرفته (موبد بزرگ مرجی رانه که درسه قرن پیش از این میزیست چنین مینگارد: « وقتیکه زرتشتیان بنوساری رسیدند هوای آنجارا مانند ساری مازندران خوش دیده آن را نوساری اسم دادند یعنی این اسم را بااسم قدیم آن که ناگمنـدال Nagmandal باشد افزوده نوساری ناگماندال گفتند»

می گویند که یکی ازپارسیان دردربار جهانگیر شاه بمقام بسیار بزرگی رسید دستور آنان درنوساری بنزدیکی آتش مقدسی که باخود ازایران آوردند ونمیگذارند هرگزخاموش شود منزل دارد. سیاح مذکور درخصوص پارسیان بمبئی مینویسد: در

بمبئی نیز چند تن از پارسیان هستند آنان تازه باینجا آمدند از وقتیکه انگلیس‌ها جزیره را گرفتند (جزیره سلسلت Salstte که بمبئی در آن واقع است) بیشتر آنان نساج هستند هنوز جائی برای ستایش ودخمه‌ای برای مردگان ندارند.

اینك بجاست که چند کلمه از آتش بهرام که موسوم است بایرانشاه سخن بداریم:

درسنت پارسیان است که این آتش رامهاجرین ازایران باخود آوردند شایدهم درست باشد چه غالباً در تاریخ طبری ومسعودی میخوانیم که ایرانیان ازبیم آنکه آتش بدست دشمن افتد وخاموش شود دروقت شکست باخود برداشته بجای دورتر فرو می گذاشتند هرچند که بتدریج آتشکده‌های باشکوه ایران خاموش وبمسجد تبدیل یافت ولی تااندازه ایکه ممکن بود درنگهداری آن فروگذار نبودند. یزدگرد سوم پس ازشکست نهاوند خودبشخصه آتش مقدس ری را که مخصوصاً محترم شمرده میشد برگرفته بمرو برد اگرهم ایرانشاه پس از ورود مهاجرین در سنجان درسال ۷۱٦ برپا شده باشد باز ۱۲۱۰ سال ازعمرش می گذرد همواره پریشانی وسرشکستگی خواستارانش رادرکشور بیگانه نگران بود ولی درکشاکش روزگار رنك سرخ خویش نباخت، یاران را بازبان گرم بپایداری ودلگرمی پند همی داد.

ناتمام

دی آمد وهیچ نامد از من کاری
و امروز زمن گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری
تا آمده به بدی ازین بسیاری

خواجه عبداله انصاری